



قرآن و خاورشناسان

قسمت چهارم

نیره اعظم شیخ موسی
کارشناس ارشد، علوم قرآنی

اشاره

در این شماره با برخی دیگر از خاورشناسان و آثارشان آشنا شویم. مؤلف محترم ضمن معرفی این افراد، به نقد اندیشه‌ها و آثار نیز پرداخته است که می‌تواند مورد استفاده‌ی خوانندگان و دبیران در درس اول دین و زندگی (۱) و تدریس دین و زندگی (۳) در بحث معجزه جاوید پیامبر قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: خاورشناس، کتب مقدس، قرآن کریم و تاریخ‌نگاری

کارل بروکلمن

این خاورشناس آلمانی در سال ۱۸۶۸ در شهر رشتوک (آلمان) به دنیا آمد. پس از گذشت مراحل به دانشگاه رشتوک رفت و در آن‌جا بر زبان‌های عربی و حبشی تسلط یافت. سپس به دانشگاه اشترااسبورگ رفت تا نزد نولدکه معروف‌ترین خاورشناس آلمانی تحصیل کند.

در سال ۱۸۹۰ نولدکه به شاگردانش پیشنهاد کرد که درباره‌ی «پیوند تاریخ ابن اثیر و تاریخ طبری» تحقیق کنند و برای این کار جایزه‌ای در نظر گرفت. بروکلمن برنده‌ی جایزه شد. بعد از آن روی طبقات ابن سعد بررسی‌هایی انجام داد. او تلاش‌های فراوانی کرد تا با آثار خطی مسلمانان

آشنا شود و برای این منظور به ترکیه و سرزمین‌های عربی مسافرت کرد تا فرهنگ اسلام و مسلمانان را بشناسند. کارل بروکلمن سرانجام در سال ۱۹۵۶ در شهر «هاله» درگذشت.

مهم‌ترین آثار بروکلمن او عبارت‌اند از: تاریخ ادبیات عرب، تاریخ ملت‌ها و دولت‌های اسلامی (تاریخ الشعوب الاسلامیه)، جزء هشتم کتاب طبقات کبری با نام «زنان نام‌دار اسلام». چند کتاب دیگر هم از او به جا مانده است. در ضمن او «عیون الاخبار» نوشته‌ی ابن قتیبه‌ی دینوری و تاریخ ابن اثیر به نام «الکامل فی التاریخ» را به چاپ رساند [نقد آثار خاورشناسان: ۳۴-۳۱].
و در نوشتن دایرةالمعارف اسلامی هم شرکت داشت.

بروکلمن دارای آثار فراوانی است که البته در آن‌ها اشکالاتی هم وجود دارد از جمله: «یکی از اشکالات کار او در فهرست نویسی است که غلط‌های زیادی دارد. برای مثال، کتاب «بشارة المصطفى» را که اثر محمدبن علی بن رستم طبری (از علمای امامیه) است، اشتباهاً به نام محمدبن جریر طبری نوشته است. [تاریخ الادب العربی، ج ۳: ۵، به نقل از نقد آثار خاورشناسان: ۳۵].

● اشکال بزرگ‌تر او تهمت‌هایی است که به پیامبر اسلام وارد می‌کند. او درباره‌ی پیامبر (ص) می‌نویسد: «شک نیست که آشنایی محمد با کتاب مقدس (تورات و انجیل) بسیار سطحی و مشتمل بر خطاهایی چند بوده است و در پاره‌ای از این خطاها و ام‌دار اساطیر یهودی بوده است که در تلمود آمده‌اند. اما بالاتر از این، بدهی بزرگ‌تری است که وی به آموزگاران مسیحی خود دارد؛ همان کسانی که در کودکی انجیل مسیح و ماجرای یاران غار (اصحاف کهف) و حدیث اسکندر (ذوالقرنین) را برای او باز گفته‌اند» [تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱: ۴۳، به نقل از نقد آثار خاورشناسان: ۳۶].

● در جای دیگر از همین کتاب می‌نویسد: «محمد اندیشه‌ی گناه اصلی را از تورات اقتباس کرده است!» [همان، ص ۸۲].

با این حال ادعا دارد تعالیم مسیلمه (کذاب) که در اواخر عمر پیامبر (ص) به ادعای نبوت برخاست، به آیین مسیح نزدیک‌تر است؛ به دلیل آن که: «مسیلمه [در آثار خود] از گوسپند سیاه و شیر سفید و آسیاب‌ها و نانواها و قورباغه‌ای که در آب زندگی می‌کند و پادشاهی آسمانی که خواهد آمد، سخن می‌گوید» [همان، ص ۱۰۱].

باید از این نویسنده پرسید: کدام گزارش تاریخی نشان می‌دهد که پیامبر اسلام مدتی نزد علمای یهود یا مسیحی درس خوانده است؟ چرا هیچ یک از احبار یهود یا رهبان مسیحی در روزگار پیامبر (ص) به چنین ادعایی برخاست؟ این حقیقت که قرآن در پاره‌ای از مواضع با مندرجات کتاب مقدس سازگار نیست، خود دلیلی بر این است که پیامبر اطلاعاتش را از تورات و انجیل نگرفته است. ایشان معتقد بود، یهود و نصاری آثار پیامبر خود را تحریف کرده‌اند. بروکلمن در جای دیگر از همین کتاب این مطلب را قبول دارد و می‌نویسد: «وی نتیجه گرفته بود که آنان از راه ایمان صحیح منحرف شده‌اند و کتاب مقدس را که محمد عقیده داشت از سوی خدا نازل شده است، تحریف کرده‌اند» [همان، ص ۵۴].

بروکلمن از این که قرآن مجید با کتاب مقدس هم گام نیست، قرآن را به خطا متهم می‌کند! در صورتی که هر انسان عاقلی به کتاب مقدس بنگرد، پی می‌برد که این کتاب، وحی الهی نمی‌تواند باشد و تحریف شده است. دقت کنید چه طور ممکن است آدم و همسرش خود را لای درختان از حضور خداوند مخفی کنند؟^۱ چه طور ممکن است خداوند از خلقت بشر پشیمان شود و در دل خود محزون گردد؟^۲

چه طور امکان دارد پیامبر خدا (هارون) بنی اسرائیل را به گوساله پرستی دعوت کند؟^۳

اما این که بروکلمن ادعا می‌کند پیامبر اندیشه‌ی گناه اصلی را از تورات گرفته، خود مطلب غریبی است. زیرا گناه اصلی از مسیحیت

گرفته شده است نه از تورات، و در اسلام هم، چنین چیزی وجود ندارد. در اصطلاح مسیحیان است که چون آدم و حوا با وسوسه‌ی شیطان به خطا افتادند، پس همه‌ی فرزندان ایشان گناهکار زاده می‌شوند به این دلیل به نجات دهنده‌ای نیاز دارند که مسیح باشد تا آنان را از بند گناه آزاد کند.^۴ اما در اسلام حتی گناه پدر و مادر بر گردن فرزند نیست، چه رسد به گناه آدم و حوا!

قرآن در سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۱۸ به روشنی می‌گوید: «هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.» از این گذشته قرآن می‌گوید آدم توبه کرد و خدا او را آمرزید: «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» [بقره/۳۷]. بنابراین از گناه اصلی چیزی نماند» [نقد آثار خاورشناسان: ۳۵-۳۸]

مهم‌ترین آثار بروکلمن عبارت‌اند از: تاریخ ادبیات عرب، تاریخ ملت‌ها و دولت‌های اسلامی (تاریخ الشعوب الاسلامیه)، جزء هشتم کتاب طبقات کبری با نام «زنان نام‌دار اسلام»

اما شباهت سخنان مسیلمه‌ی کذاب به انجیل مسیح از عجایب است. بخشی از سخنان او که در تاریخ طبری آمده و باعث شده است بروکلمن آن را شبیه انجیل بداند، چنین است:

وَالشَّاةُ وَالْأَوَانِهَا: قسم به بز و رنگ‌های آن
وَأَعَجِبْهَا السُّودُ وَالْبَانِهَا: و شگفت‌تر از همه‌ی بزها، بز سیاه‌رنگ است و شیرهای آن!
وَالشَّاهُ السُّودَاءُ وَالْبَنَاءُ لِأَبِيصُ: و قسم به بز سیاه و شیر سفید و أَنَّهُ لَعَجِبَ مَحْضُ: که این شگفتی محض است.
وَقَدْ حَرَّمَ الْمُدَّقُ: همانا آب به شیر ریختن حرام شده است.
فَمَا لَكُمْ لَا تَمَجِّعُونَ؟: پس چرا شما شیر و خرما نمی‌خورید؟
يَا ضَقْدَعُ ابْنَهُ ضَقْدَعُهُ: ای قورباغه، دختر قورباغه!
نَقَى مَا تَنْقِينَ: آن چه برمی‌گزینی پاک است.
اعلاک فی الماء: بالایت در آب
وَأَسْفَلَکَ فِی الطِّينِ: و پاینت در گل
لَا الشَّارِبُ تَمْنَعِينَ: نه از نوشنده جلوگیری می‌کنی
وَلَا الْمَاءُ تُكْذِرِينَ: و نه آب را تیره می‌کنی

این سخنانی است که بروکلمن را مجذوب ساخته است. همین کلمات بز سیاه، قورباغه و شیر سفید را در میان آن‌ها یافته که گمان کرده، آیین مسیلمه از آیین اسلام به مسیحیت نزدیک‌تر است! اما تعبیر «پادشاه آسمانی که خواهد آمد!» در سخنان مسیلمه آن‌چنان که بروکلمن ادعا می‌کند، دیده نمی‌شود؛ جز آن که به قول طبری، مسیلمه به پیروانش گفته است: «أَنْتَظِرُ الْكَلْبِي يَأْتِي مِنَ السَّمَاءِ فِيكُمْ وَفِيهِمْ: من در انتظار چیزی هستم که از آسمان بیاید.» [تاریخ طبری، ج ۴: ۱۹۳۴]. مقصود او وحی بوده، نه پادشاهی آسمانی طوری که بروکلمن تصور کرده است. او نه تنها از پیامبر (ص) با لحن بدی یاد می‌کند، بلکه مسلمانان را هم سنگ پرست می‌نامد. وی در کتاب خود در این باره می‌نویسد: «تازیان در سلع (شهری در نزدیکی مدینه) و دیگر شهرهای عرب، انواع سنگ‌ها را پرستش می‌کردند؛ همان گونه که مسلمانان حجرالاسود را که در گوشه‌ای از کعبه در شهر مکه کار گذاشته

شده، می‌پرستند!» [تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱: ۲۵، به نقل از نقد آثار خاورشناسان].

عجیب است که او در جای دیگر از کتابش بر خلاف همین سخن می‌گوید و به تناقض مطالب توجه ندارد! چنان که می‌نویسد: «حق آن است که ما از سپیده دم اسلام هیچ ضعفی در مخالفت با تقدیس سنگ‌ها و بت‌ها در این آیین نیافتیم.» [تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱: ۹۰، بر نقل از نقد آثار خاورشناسان].

چه طور ممکن است اسلام با تقدیس سنگ‌ها مخالف باشد ولی پرستش حجرا لاسود را جایز شمارد؟ «حجرا لاسود را «سنگ مره» می‌نامند و از این رو آن را در خانه‌ی کعبه نهادند که طواف به محاذات آن انجام شود.

بروکلمن از این که قرآن مجید با کتاب مقدس هم گام نیست، قرآن را به خطا متهم می‌کند! در صورتی که هر انسان عاقلی به کتاب مقدس بنگرد، پی می‌برد که این کتاب، وحی الهی نمی‌تواند باشد و تحریف شده است

چون در خانه‌ی کعبه که مستطیل شکل است، ممکن است نقطه‌ی شروع طواف از یاد برود و از این رو دست بر حجر (استلام حجر) سنت شده تا خطایی در طواف پیش نیاید. و گرنه هیچ مسلمانی سنگ مزبور را نمی‌پرستد؛ هرچند تمام خانه‌ی کعبه نزد مسلمانان محترم است، چنان که کنیسه و کلیسا نزد یهود و نصاری احترام دارد. اما احترام، مقوله‌ای جدا از تقدیس و پرستش است.

از این نمونه‌ها در کتاب او فراوان است. علاوه بر این موارد، در بسیاری موارد دیگر هم این نویسنده یا حدیث را نیمه بیان کرده و نتیجه‌ی عکس از آن گرفته است، از رجال بزرگ اسلامی که تاریخ‌نویسان اروپایی هم آنان را ستوده‌اند، با تحریف تاریخ به بدی یاد کرده است. برای مثال، این حدیث از قول ابوهریره نقل شده است که: «رسول خدا به نماز برخاست و ما هم به نماز برخاستیم. بعد از نماز مردی بیابان نشین گفت: خدایا! بر من و محمد رحمت آور و هیچ کس را با ما همراه نکن!» [همان، ۱۶]

در حالی که اصل حدیث به این صورت ادامه دارد که: «پیامبر به او گفت: رحمت وسیع خدا را تنگ گرفتی» [صحیح نجاری: ۱۷۱]. اما بروکلمن می‌نویسد: «همواره برخی از احادیث اجازه می‌دهند، عربی که به اسلام وارد شده است، در نماز بگوید: خدایا بر من و محمد رحمت فرست و هیچ کس دیگر را در رحمت خود با ما همراه نکن.» [نقد آثار خاورشناسان: ۴۱ و ۴۲].

و هم‌چنین در مورد صلاح‌الدین ایوبی که مورخین اروپایی از جوانمردی‌های او در جنگ‌های صلیبی و احترام او به عقاید و معابد مسیحیان سخن‌ها گفته‌اند، او می‌نویسد: «صلاح‌الدین تمام معابد مسیحیان را در سرزمین قدس (فلسطین) ویران کرد.» [تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱: ۲۳].

اما در نقد این سخن، برای نمونه رانسیمان، نویسنده‌ی مسیحی که کتاب مفصلی در مورد جنگ‌های صلیبی دارد، در جلد دوم کتاب خود می‌نویسد: «چون خبر پیروزی صلاح‌الدین به قسطنطنیه رسید، امپراتور

انجلوس کسی را نزد وی فرستاد و پس از تهنیت خویش از او خواست که تا اماکن مقدس مسیحیان را به اختیار ارتودکسان سپارد و صلاح‌الدین پذیرفت» [تاریخ جنگ‌های صلیبی، ج ۲: ۵۴۶]. این مطالب نظر کسی که به عنوان یک اسلام‌شناس و محقق، سال‌ها در دانشگاه‌های گوناگون تدریس کرده است [نقد آثار خاورشناسان: ۲۵-۴۴]. وی با همه‌ی انتقادهایش در کتاب «الشعوب الاسلامیه» در مورد قرآن می‌نویسد: «آیات قرآن سرشار از ترسیم‌های زیبای مطالب است. لحن خطابی آن با نغمه‌های موسیقی آیاتش عجین شده است و احساس اصیل شاعرانه‌ای را برمی‌انگیزاند» [تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱: ۳۷].

لوئی ماسینیون

این خاورشناس و مستشرق نامی فرانسوی در سال ۱۸۸۳ میلادی در شهر «نورژان» به دنیا آمد و تحصیلاتش را در کشور خود به پایان رساند. او که زبان‌های آلمانی، انگلیسی، ترکی، ترکمن، عربی و فارسی را می‌دانست، در دانشگاه به تدریس مشغول شد. به علت عضویت در بنیاد باستان‌شناسی فرانسه به ایران، سوریه، حجاز، الجزایر و عراق مسافرت کرد و سال‌های درازی را به تدریس درس جامعه‌شناسی مشغول بود. ماسینیون کتاب «تذکره‌الاولیاء» شیخ عطار را مطالعه کرد و به این دلیل به عرفای ایران علاقه‌مند شد. منصور حلاج را دوست داشت و از زادگاه او در «بیشا» از توابع استان فارس دیداری داشت. او در سال ۱۹۶۲ درگذشت. [نقد آثار خاورشناسان: ۴۵].

آثار ماسینیون

«مهم‌ترین کتاب‌هایی که از او بر جای مانده‌اند، عبارت‌اند از:

- مصیبت حلاج
- شهر مردگان در قاهره
- نیایش ابراهیم در سدوم
- منحنی زندگی حلاج
- تفکرات در بنای اولیه‌ی تجزیه‌ی نحوی در زبان عرب
- هفت خفته‌ی افسس
- سلمان پاک و نخستین شکوفه‌های معنویت در ایران
- بررسی ریشه‌های فنی عرفان اسلامی

ماسینیون کتاب «الطواسین»، اثر حسین بن منصور حلاج را به چاپ رساند و در نوشتن دایرة‌المعارف اسلامی هم شرکت داشت و مقالات حسین بن روح و قرامطه و تصوف را در آن به نگارش درآورد» [همان، ص ۴۶ و ۴۵].

اشکالات نوشته‌های ماسینیون

ماسینیون مطالعات فراوانی درباره‌ی اسلام و فرق مختلف اسلامی داشت، ولی گاهی دچار اشتباهات بزرگی می‌شد. برای مثال، او در کتابش می‌نویسد: «زیدیه حادثه‌ی غدیرخم را قبول ندارند، ولی اهل سنت آن را با تخفیف معنی می‌پذیرند» [سلمان پاک: ۱۳۱، به نقل از نقد آثار خاورشناسان: ۵۱].

این نظر قطعاً درست نیست، زیرا زیدیه گروهی از شیعیان هستند که

فقط چند امام شیعه را قبول دارند، حادثه‌ی غدیر را قبول دارند. یکی از بزرگان فرقه‌ی زیدیه به نام احمد بن یحیی بن المرتضی ملقب به المهدی لدین الله در کتاب خود به نام «البحر الزخار لجامع لمذاهب علماء الامصار» می‌نویسد: «پس از پیامبر (ص) برترین کس در امت اسلام علی (ع) است. دلیل ما در این ادعا خبر منزلت غدیر است» [البحر الزخار، ج ۱: ۹۴]. این حادثه را اهل تسنن هم معترف اند، با این اختلاف که فرمایش پیامبر (ص) در آن روز حضرت علی (ع) را به عنوان فضل صحابه معرفی کردند، نه جاشین. ابن عساکر در تاریخ خود از قول حسن مثنی می‌نویسد: «به خدا قسم منظور پیامبر (ص) حکومت و سلطنت نبود.» ماسینیون در یک اشتباه بزرگ دیگر در کتاب خود می‌نویسد: «ضحاک بن مزاحم که مفسر معروفی بوده است، اعتقاد داشت که سلمان، پیامبر (ص) را بر اطلاع بر کتب دینی قدیمی کمک کرده و این از نظر تاریخی ممکن است [سلمان پاک: ۱۲۷]، به نقل از نقد آثار خاورشناسان: ۴۸]. در صورتی که این یک دروغ بزرگ است، زیرا ضحاک هرگز چنین ادعایی نکرده است، بلکه معتقد بود، کفار قریش این تهمت را به حضرتش بستند.

همان‌طور که ابوجعفر طبری در کتاب خود نوشته است [جامع البیان عن تأویل ای القرآن، ج ۱۴: ۱۲۰]: «از ضحاک شنیدم که درباره‌ی این گفتار خداوند که: لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین [نحل/ ۱۰۳] می‌گفت: آن‌ها (کافران) می‌گفتند: «که سلمان فارسی به پیامبر (ص) تعلیم می‌دهد. همین‌طور که پیداست ضحاک تهمت قریش را بیان می‌کند و رأی آن‌ها را رد می‌کند و می‌گوید: «شخصی که این افترا را کافران به او نسبت می‌دهند، زبانش غیرعربی است و قرآن به زبان عربی روشن می‌باشد.»

از این گذشته ماسینیون که این موضوع را از نظر تاریخی ممکن می‌داند، آیا در تاریخ نخوانده است، سلمان وقتی مسلمان شد که پیامبر به مدینه مهاجرت کرده بود [طبقات ابن سعد، ج ۴: ۵۶ و سیره‌ی ابن هشام، ج: ۲۱۹]. در این زمان حدود ۸۰ سوره از قرآن در مکه بر پیامبر نازل شده بود؟ پس چه‌طور می‌توان ادعا کرد که سلمان آموزگار حضرتش بوده است؟ از این دست مطالب غیرواقعی در نوشته‌های این مستشرق فراوان است. او در کتابش می‌نویسد: «وقتی در مدینه پیمان برادری بسته می‌شد، محمد، علی را به برادری برنگزید بلکه علی، سهل بن حنیف را به برادری گرفت. این مطلب را سارازان (مستشرق) به نقل از ابن سعد (ج ۳، ص ۱۴) نشان داده است [سلمان پاک: ۱۵۰].

و این در حالی است که همه‌ی کتاب‌ها اعم از شیعه و سنی قبول دارند که هنگام مواخات، پیامبر (ص) علی (ع) را به برادری برگزید. سنن ترمذی، (کتاب المناقب) حدیث شماره‌ی ۳۷۲۰ و حتی طبقات ابن سعد (ج ۳، ۱۴) چاپ لیدن که ماسینیون ادعا کرده، مطلب سارازان را از آن‌جا برداشته شده است نیز این مطلب را قبول دارد. این‌ها چند مورد از اشتباهات او، فقط در کتاب سلمان پاک است [نقد آثار خاورشناسان، ۴۶-۴۸].

نویسندگانی است که در علم شرق‌شناسی بسیار کتاب نوشته است و از آثار او به عنوان مأخذ و مدرک استفاده می‌شود. هانری لامنس، یک کشیش متعصب بلژیکی بود که در آثارش این ضدیت و تندی بسیار نمایان است. وی در سال ۱۸۶۲ میلادی در شهر «گاند» در بلژیک چشم به جهان گشود. بیشتر عمر او در لبنان گذشت. به همین دلیل عربی را خوب می‌دانست و حتی کتاب‌هایی به زبان عربی نوشت که برای فرانسوی‌زبانانی که بخواهند عربی یاد بگیرند، بسیار نافع است. لامنس در ۷۲ سالگی (۱۹۳۷ م) در بیروت درگذشت [موسوعه المستشرقین، به نقل از نقد آثار خاورشناسان: ۱۶۹].

در مورد قرآن می‌نویسد: «آیات قرآن سرشار از ترسیم‌های زیبای مطالب است. لحن خطابی آن با نغمه‌های موسیقی آیاتش عجین شده است و احساس اصیل شاعرانه‌ای را برمی‌انگیزاند»

آثار لامنس

لامنس در مورد اسلام و تاریخ اسلام و اعراب قبل از اسلام نوشته‌های زیادی به زبان فرانسه دارد. مجموعه‌ی آثار او چه به زبان فرانسه و چه عربی حدود ۲۰ جلد می‌شود که در اکثر آن‌ها ستیزه‌گری او با اسلام نمایان است. مثلاً سه جلد کتاب تاریخی در مورد امویان دارد که در آن‌ها به‌طور مکرر از خاندان اموی ستایش می‌کند و ایشان را به بزرگی می‌ستاید.

از دیگر نوشته‌های او کتاب «قرآن و حدیث» است. در این کتاب هم به قرآن اشکالات فراوانی می‌گیرد و هم نوشته‌های همه‌ی افرادی را که سیره‌ی پیامبر را ثبت و ضبط کرده‌اند، غلط و نادرست می‌داند، بدون این که دلیل روشنی برای ادعای خود بیاورد. متأسفانه دیگرانی که بعد از او در اروپا به تحقیق و تفحص درباره‌ی اسلام پرداخته‌اند، اغلب کتاب‌های او را سند قرار داده‌اند. او در سال ۱۹۳۷ در ۷۵ سالگی در بیروت درگذشت. کتاب دیگری از او به نام «فاطمه و دختران محمد» به جا مانده که پر از حقایق وارونه است. به این دلیل نه تنها دانشمندان اسلامی، بلکه هم‌کیشان منصف او هم به آثارش معترض‌اند. از جمله افرادی که کتاب‌های او را نقد کرده و اشکالات فراوانی بر آن‌ها گرفته، مستشرق بزرگ فرانسوی کاروانوا است. یکی دیگر از هم‌کیشان او که بسیار لامنس را ملامت کرده، جرج جرداق است. در میان مسلمانان نیز کسی که بحث‌های زیادی بر آثار او دارد، دکتر عبدالرحمان بدوی است. این چند نفر برای نمونه ذکر شدند و حال به بیان مطالبی از ایشان می‌پردازیم.

نظرات محققین درباره‌ی لامنس

عبدالرحمان بدوی در کتاب «موسوعه‌ی المستشرقین»، از آثار لامنس و تجزیه و تحلیل نقطه نظرات او بحثی دارد و در آن‌جا می‌نویسد: «در کتاب فاطمه و دختران محمد، لامنس از مدارکی در پاورقی‌ها استفاده کرده است که وجود ندارد و گاهی متن صحیح کتاب را بر معانی غیرمتداول آورده و این بدترین کاری است که از یک محقق سرمی‌زند و نباید به مطالب او اعتماد کرد. او سعی در گمراه کردن خواننده دارد تا نظر خود را بر کرسی بنشانند و

این موضوع از ناپاکی درون او سرچشمه می گیرد. در میان خاورشناسان متأخر، مانند او در این مرتبه از خیانت ندیدم! [موسوعة المستشرقین: ۳۴۹، ۳۴۸، به نقل از نقد آثار خاورشناسان].

جرج جرداق که یک عرب هم کیش لامنس است، در مورد لامنس می نویسد: «لامنس به لحاظ شناخت مدارک و شمول دانش، دائرةالمعارف کم نظیری بود!»

این سخن در مورد خاورشناس پر دانشی حق است، ولی اکنون ما در صدد توضیح این مسئله ایم که غرض ورزی های او دانش وی را به تباهی کشیده است. لامنس دانش خود را در خدمت حقیقت قرار نداد و نخواست

کونستان و برزیل گیور گیو، اسلام شناس رومانی، متولد ۱۹۱۶، می نویسد: «با این که پیامبر اسلام امی بوده، در اولین آیات که بر او نازل شده، صحبت از قلم و علم، یعنی نوشتن و نویساندن و فراگرفتن و تعلیم دادن است

تا اموری را که درباره ی شرق قدیم عربی بر دیگران پنهان مانده بود به درستی روشن کند، بلکه او به دانش و وسعت آگاهی های خود خیانت کرد. در لحظه هایی که خواست تا آن چه را تاریخ ثبت کرده است و عقل و منطق بر آن ها گواهی می دهد، معکوس جلوه دهد! تصمیم گرفت عواطف دوستانه ای را که انسان نسبت به بزرگان مسلمانان در صدر اسلام احساس می کند، وارونه سازد.

آن چه تو را بیش از این به تأسف وامی دارد آن است که هدف روشن لامنس در بدگویی از بزرگان راستین شرق، او را از رسالت علمی اش به کلی بیرون برده است. به این دلیل، اگر امری دو وجه داشته باشد، مدارک و اسناد فراوانی را که به تأیید وجه صحیح دلالت دارد، همه را می سازد و به سندی غریب و مقطوع که احتمال نادرست را به خیال خودش تقویت می کند، اعتماد می کند. اما هنگامی که بیند اسناد و دلایل فراوانی که مؤید یکدیگرند و فضیلتی از فضایل آن بزرگان را اثبات می کنند، خاموشی در پیش می گیرد و سست می شود و یا موضوع را نادیده می گیرد. در مقابل، همین که ملاحظه کند، یک عبارت کوتاه به بدگمانی او کمترین اشارتی دارد، به نشاط می افتد و چه پرگویی ها که می کند. این از صفت مردان دانشمند نیست، بلکه به افترا و تهمت نزدیک تر است.

لامنس به کمک چنین اسلوبی با حوادث شرق قدیم عربی مواجه می شد و از جمله آن ها رویدادهای مربوط به علی بن ابی طالب است. او درباره ی محمد، علی و یاران آن دو بحث می کند و از طرف دیگر به بررسی احوال ابوسفیان و معاویه می پردازد. دسته ی اول را آماج تهمت و افترا قرار می دهد و دسته ی دوم را تعظیم و تمجید می کند و در هر دو صورت از مبالغه دریغ نمی ورزد. «[الامام علی صوت العدالة الانسانیة: ۳۷۸-۳۷۶].

اگر آثار دیگرش را هم بررسی کنیم، بر همین روال است. او کینه توزی خود را در مورد بزرگان اسلام در نوشته هایش کاملاً آشکار می کند. مثلاً درباره ی شخصیت بی بدیلی هم چون حضرت علی (ع) می نویسد، او مردی جلف بوده است [بررسی روزگار امویان: ۳]. وی

در این نسبت مغرضانه از **عمر وعاص** پیروی کرده است که برای پیروزی سیاسی بر حضرت علی (ع) از هیچ کاری فروگذار نبود. عمر وعاص به مردم شام می گفت: «علی مردی شوخ و بازیگر است و لیاقت خلافت را ندارد و امام جواب او را در خطبه ی ۸۴ نهج البلاغه چنین فرمودند: «او به گمان مردم شام افکننده است که در من شوخ طبعی راه دارد و من مردی بازیگرم که یکسره به هزل و شوخی می پردازم! همانا گفتاری باطل آورده و گناهکارانه سخن گفته است. آگاه باشید که بدتر سخنان دروغ گفتن است و او دروغ می گوید. سوگند به خدا که یاد مرگ مرا از شوخی و بازیگری بازمی دارد و فراموشی آخرت او را از راست گفتن بازمی دارد.» و در این جا لامنس با دروغ گویی چون عمر وعاص رقابت می کند [به نقل از نقد آثار خاورشناسان: ۱۷۴].

کازانوا، مستشرق فرانسوی هم به آثار لامنس اعتراضاتی دارد. مستشرق دیگری به نام اندرسون نیز می نویسد: «کتب اساطیری یهودی و مسیحی در فکر محمد اثر گذاشت و قرآن از آن اقتباس شد.» توراندیه خاورشناس دیگری است که در کتاب خود چنین اظهارنظر کرده است: «بی تردید اسلام از دو دین مطرح زمان خود یعنی یهودیت و مسیحیت اقتباس شده است و این موضوع به اثبات نیازی ندارد، چون روشن است. همین جمله را گلدزیهر کتابش نوشته است: «اسلام آمیخته ای از دین یهود و مسیحی است» [المستشرقون والاسلام: ۲۰ و العقیده و الشریعة: ۱۲].

وی در جای دیگر از کتابش نوشته است: «به طور دقیق معلوم نیست محمد در چه زمانی متولد شده است. بیشترین چیزی که در مورد او می دانیم، جز مایه های اسطوره ای ریشه ای ندارد [المستشرقون والاسلام: ۱۷ و ۱۶].

با کمی تأمل در آثار این مستشرقین متوجه می شویم که آنان از هر نقطه و شهر و دیاری که بودند، و هر مذهب و مرامی که داشتند، در یک ویژگی باهم مشترک هستند و آن نشناختن اسلام واقعی است. هر یک از ایشان از زاویه ای خاص بخشی از آیین حیات بخش ما را تجزیه و تحلیل کرده و چون همه جانبه نگری نکرده اند، در نتیجه به تناقضات و ابهامات دچار شده و انتقادهایی را بر آن وارد دانسته اند. همه ی این امور به خاطر نگاه برون دینی آن ها نسبت به اسلام است. به علاوه آنان محور تحقیقات خود را بر منابع اهل تسنن قرار داده اند.

نگاه مثبت برخی از محققان غربی درباره ی قرآن و پیامبر (ص)

● جان دیون پورت

جان دیون پورت^۵، اسلام شناس انگلیسی در کتاب شناخت «قرآن و محمد» می نویسد: «تحقیقات حاضر اثری ناچیزند، ولی با منتهای صداقت و علاقه مندی سعی شده است تا دامن تاریخ حیات محمد از لکه ی تهمت های کذب و افتراهای ناجوان مردانه تظهير شود و جهد کافی در دفاع از صدق دعوی او که یکی از بزرگ ترین نیکوکاران و خیرخواهان جهان بشریت می باشد، به کار رفته است. نویسندگانی که کورکورانه تحت تأثیر تعصب قرار گرفته اند و گمراه شده اند... زیرا پیامبر اسلام و تعلیمات او را نباید از نظر یک مسیحی و اروپایی انتقاد کنند... بلکه شخصیت او را به عنوان یک مصلح دینی که در قرن هفتم میلادی در آسیا قیام کرده است،

مورد مطالعه قرار دهند. در این صورت بدون شک او از نوادر تاریخ و منزه‌ترین نوابغی که گیتی تاکنون پرورش داده است، به‌شمار می‌آید و قاره‌ی آسیا می‌تواند به وجود چنین فرزندی بر خود بیبالد.

وی در فصل «قرآن و اخلاق» همین کتاب می‌نویسد: «قرآن از نقطه نظر ادبی، شاعرانه‌ترین اثر مشرق‌زمین است و قسمت اعظم آن نثری مسجع و موزون است... قرآن به عنوان نمونه‌ی اعلا‌ی زبان عربی، مملو از درخشنده‌ترین اشکال و محکم‌ترین تشبیهات است. با این‌که مبهم و متمایل به بسط و تفصیل است، اما پرمایه و عالی است، و این همان معانی است که نظر گوته، شاعر آلمانی را به خود جلب کرده است و می‌گوید: قرآن اثری است که به واسطه‌ی سنگینی عبارات آن، خواننده در آغاز آن رهیده می‌شود و سپس مفتون جاذبه‌ی آن می‌گردد و بالاخره بی‌اختیار مجذوب زیبایی‌های مختلف آن می‌شود» [عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن: ۹۱].

پورت در ادامه به برتری قرآن بر انجیل اشاره می‌کند و می‌نویسد: «قرآن مطابق تحقیقات کومپ با انجیل فرق دارد، زیرا انجیل مکتب و روش فقهی ندارد، بلکه محتویات آن مرکب از قصص و روایات است و عواطف بشر را به اخلاقیات و فداکاری ترغیب و تشویق می‌کند. هیچ نوع ارتباط منطقی و جاذبی که این معانی را به یک‌دیگر پیوند دهد، در انجیل وجود ندارد. از این گذشته قرآن مانند انجیل، مختص عقاید دینی و عبادات نیست، بلکه شالوده‌ی یک نظام سیاسی اداره‌ی جامعه را طراحی کرده است» [همان، ص ۹۹-۹۶].

● گیورگیو

کونستان ویرژیل گیورگیو، اسلام‌شناس رومانی، متولد ۱۹۱۶، می‌نویسد: «با این‌که پیامبر اسلام امی بوده، در اولین آیات که بر او نازل شده، صحبت از قلم و علم، یعنی نوشتن و نویساندن و فراگرفتن و تعلیم دادن است. در هیچ‌یک از ادیان بزرگ، برای معرفت اهمیت قائل نشده‌اند و هیچ دینی را نمی‌توان یافت که در مبدأ آن، علم و معرفت این قدر ارزش و اهمیت داشته باشد. اگر محمد یک دانشمند بود، نزول این آیات در غار حیرات انگیز نبود، چون دانشمند قدر علم را می‌داند، ولی او سواد نداشت و... من به مسلمانان تهنیت می‌گویم که در مبدأ دین آن‌ها کسب معرفت این قدر با اهمیت تلقی شده است. و یک عده از مسلمانان در گذشته با اتکا به همین سوره کسب علم را از واجبات می‌دانستند» [محمد پیامبری که از نو باید شناخت: ۴۵].

● توماس کارلایل

این فیلسوف بزرگ اسکاتلندی که در سال ۱۷۹۵ متولد شده است، درباره‌ی مصدر تعالیم و منبع شناخت حضرت محمد (ص) در کتابش می‌نویسد: «او رسولی است که از جانب ابدیت ناشناخته به پیامبری مبعوث شده است. هر نامی که بر او بنهیم: شاعر، پیامبر، خدا و... می‌دانیم که سخن او از انسان دیگری اقتباس نشده، بلکه از هسته‌ی مرکزی حقایق علم برگرفته است. او باطن همه چیز را می‌بیند و پرده‌های ظلمانی دنیای فریبده مانع حقیقت بینی او نیست. او بزرگ مردی است که خداوند به او علم و حکمت آموخته است. پس بر ما واجب است که به او گوش فرادهیم. محمد در دیدگاه من قطره‌ای از جوهره‌ی حقیقت عالم بود. سطح

شخصیتی او برتر از آن بود که به خواسته‌ی حقیر و ناچیز چون سلطنت و حکومت و مانند آن بیندیشد. محمد، ستاره و شهاب نورافشانی بود که تمام عالم را روشن کرد» [الابطال: ۵۸-۵۳].

کارلایل هم چنین در کتاب «قهرمانان و قهرمان پرستی» خود از شخصیت رهبر اسلام به شدت دفاع می‌کند. وی در کتابش فصلی را به تبیین ابعاد شخصیتی پیامبر اسلام اختصاص داده است و می‌نویسد: «یکی از زشت‌ترین ننگ‌های تمدن عصر ما این است که نسبت دروغ و فریب‌کاری به محمد و اسلام داده شده است. اکنون وقت آن است که با این سخنان شرم‌آور مبارزه شود. زیرا رسالتی که این پیامبر انجام داد، هم چون نورافکنی است که ۱۲ قرن صدها میلیون انسان هم نوع ما را هدایت کرده است.

با کمی تأمل در آثار این مستشرقین متوجه می‌شویم که آنان از هر نقطه و شهر و دیاری که بودند، و هر مذهب و مرامی که داشتند، در یک ویژگی باهم مشترک هستند و آن نشناختن اسلام واقعی است

آیا کسی این تهمت‌ها را درباره‌ی او باور خواهد کرد؟ من ابداً باور نمی‌کنم، حتی اگر دروغ و فریب در بین همه‌ی انسان‌ها چنان رواج یابد که مانند سخن راست مورد پذیرش قرار گیرد. زیرا در این صورت مردم ابله و دیوانه خواهد بود. ای برادران! مگر ممکن است کسی با دروغ چنین آیینی استوار در تاریخ بسازد که تا کنون این همه درخشش داشته باشد؟ این سخن دروغی است مانند سایر دروغ‌ها که در تاریخ مکه جمعی از کینه‌توزان و یا دنیاپرستان جعل کرده‌اند!...» [مستشرقان و قرآن: ۱۰۸-۱۰۴].

البته نام این سه محقق شرق‌شناس به عنوان نمونه ذکر شده است. ولی این‌گونه افراد در میان اندیشمندان کم نیستند. مایکل هارت آمریکایی نویسنده‌ی کتاب «صد» در کتابش نام صد نفر از بزرگان تاریخ جهان را آورده است و اولین را پیامبر اسلام می‌داند و کینت گریک انگلیسی در کتابش به نام «قرآن را چگونه شناختم» تمجیدهای فراوان از قرآن و پیامبر دارد.

پی نوشت

۱. «آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند در میان درختان باغ پنهان کردند و خدا آدم را ندا داد و گفت: کجا هستی؟ [کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۲، شماره‌های ۹ و ۱۰].
۲. «خداوند پشیمان شد که انسان را روی زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت» [کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۶، شماره‌ی ۶].
۳. «پس تمام قوم، گوشواره‌های زرین خود را از گوش بیرون کردند و نزد هارون آوردند و آن‌ها را از ایشان گرفته آن را با قلم نقش کرد و از آن گوساله‌ای ساخت و ایشان را گفت: ای بنی اسرائیل! این خدایان تو می‌باشند که تو را از مصر بیرون آوردند [کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۳۱، شماره‌های ۳ و ۴].
۴. در کتاب راهنمای الهیات پروتستان، نوشته‌ی ویلیام هوردن، از قول آگوستین (قدیس شهر مسیحیان)، گناه اصلی چنین تفسیر شده است: «آدم یعنی انسان اولیه، از آزادی که خدا به او داد بر ضد خدا استفاده کرد و تمام فرزندان خود را به سقوط کشانید. مسیح فرستاده شد که انسان را به وضع اولیه بازگرداند» [راهنمای الهیات پروتستان، ص ۲۱].